

گونه شناسی ادغام هویتی اقوام افغانستانی در
جمهوری اسلامی ایران
(مطالعه موردی شهرستان دماوند)
(صفحات ۹ تا ۴۰)

DOR: 20.1001.1.17358663.1401.17.50.1.4

نوع مقاله: پژوهشی

شیما فرزادمنش^۱ * حسن بشیر^۲

پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۱

دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۰۴

چکیده

تفاوت‌های شیوه سازگاری بین فرهنگی مهاجران افغانستانی در ایران، از منظر منابع هویت قومی مهاجران مسئله اصلی این پژوهش بوده که با استفاده از روش کیفی و تکنیک مصاحبه نیم ساخت یافته با ۱۵ مهاجر افغانستانی داده‌ها گردآوری شده و با روش تحلیل مضمون یافته‌های نهایی سنخ شناسی شده است. این پژوهش با استفاده از چهارچوب نظری انواع راهبردهای فرهنگ پذیری و هویت قومی در میان مهاجران انجام گرفته و نتایج نشان می‌دهد که ویژگی‌های هویت قومی افراد مهاجر به شدت بر نوع ادغامشان در جامعه مقصد تأثیرگذار است. در بخش یافته‌ها، مروری بر افتراقات سه قوم اصلی افغانستان (پشتون، تاجیک، هزاره) به لحاظ دین، زبان و چهره انجام شده و یافته‌ها حاکی از آن است که هویت ظاهری از منظر شباهت به ایرانیان موجب ادغام بیشتر افغانستانی‌ها می‌شود و زمانی که این شباهت ظاهری در تقاطع با زبان فارسی و مذهب شیعه قرار می‌گیرد، دو راهبرد یکپارچگی و همانندسازی به اوج خود می‌رسد. اما در میان ویژگی‌های قومی تقاطع‌های پارادوکسیکال بسیاری وجود دارد که باعث می‌شود بخش‌هایی از هویت هر کدام از اقوام هزاره، تاجیک و پشتون که قابل انطباق با فرهنگ ایرانیان است، پذیرفته شود و بخشی‌هایی از همان هویت طرد شود. به همین دلیل داشتن چهره‌های متفاوت، اهل تسنن بودن و زبان پشتو همگی ویژگی‌هایی هستند که موجب می‌شوند مهاجران خود را «دیگری» و بیگانه در نظر گرفته و راهبردهای جدایی یا حاشیه‌نشینی را برگزینند.

واژگان کلیدی: هویت، قومیت، افغانستانی، مهاجرت، سازگاری بین فرهنگی.

۱. دانشجوی دکتری جامعه شناسی فرهنگی دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول) shfarzadmanesh@gmail.com

۲. استاد گروه فرهنگ و ارتباطات دانشکده معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات دانشگاه امام صادق (ع) bashir@isu.ac.ir

۱- بیان مسأله

امروزه تغییر محل زندگی و عبور از مرزهای جغرافیایی و فرهنگی به بخشی از زندگی میلیون‌ها نفر تبدیل شده است. مهاجرت در هر دو نوع اجباری و پناهجویی و یا اختیاری و آزادانه، تمام ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زیست فرد را تحت تأثیر قرار داده و نیازمند سازگاری با محیط جدید است. گام نهادن به یک قلمرو فرهنگی جدید، اقتضائات و مختصات خاصی دارد که بعضاً برای مهاجر تجربه مخاطره‌آمیزی است. سکونت در شهر یا کشوری دیگر، باعث می‌شود بسیاری از شیوه‌های معمول انجام امور، معنای خود را از دست داده و مهاجر به‌منزله غریبه، با تنگنمایی برای زندگی روزمره مواجه شود. مهاجران در جست‌وجوی یک زندگی تازه، نوعی فرایند دگرگونی تدریجی شخصی را تجربه می‌کنند که از آن با نام‌های مختلفی مانند شوک فرهنگی^۱، تغییر فرهنگی^۲، تعدیل^۳، شبیه‌سازی^۴، ادغام^۵ و سازگاری^۶ یاد می‌شود. بر همین اساس فرهنگ پذیری فرآیند مستمر و هم‌کنشانه‌ای است که همه‌ی افراد حاضر در جامعه متکثر فرهنگی را شامل می‌شود. فرهنگ پذیری، جهت درک مقوله روابط میان فرهنگی و ارتباط متقابل افراد در جوامع چند فرهنگی، در بین پژوهشگران روابط بین فرهنگی و به‌خصوص علاقه‌مندان به حوزه‌ی مهاجرت، به موضوعی مهم تبدیل شده است. (Sam, 2006: 24)

آنچه در این فرایند با چالش مواجه می‌شود، هویت^۷ افراد است که پیش‌تر در یک بستر فرهنگی دیگر در تعامل با دیگران شکل گرفته و حال مجدداً فرد استیضاح می‌شود تا صورت‌بندی جدیدی از دو پرسش عام من کیستم؟ و تو کیستی؟ ارائه دهد. تلاش برای پاسخ‌گویی به این دو پرسش به‌شدت تحت تأثیر اجتماعی شدن و فرایندهای فرهنگ پذیری است که در یک فرهنگ جدید برای فرد به‌منزله کشمکش بین ادراک یک فرد از متفاوت بودن همراه با عدم توانایی او در هماهنگ شدن با گروه فرهنگی غالب و یا گروه قومی ارثی خود اوست. همین چالش‌ها دغدغه اولیه شکل‌گیری مطالعاتی است که

¹ Culture shock

² Acculturation

³ Adjustment

⁴ Assimilation

⁵ Integration

⁶ Adaptation

⁷ Identity

در رابطه با سازگاری بین فرهنگی طی صدسال اخیر انجام گرفته است. مباحث فرهنگ پذیری و رویکردهای سازگاری بین فرهنگی عموماً در آمریکا که با ورود گسترده و مداوم مهاجران مواجه بوده، از دهه ۱۹۳۰ آغاز شده است. (Spicer, 1968: 24)

ایران هم بیش از ۴۰ سال است که میزبان مهاجران افغانستانی است و مشخصاً پس از انقلاب اسلامی و با فرمان امام خمینی (ره) مرزهایش را برای ورود پناهجویان افغانستانی که از جنگ و ناامنی افغانستان فرار می‌کردند، باز کرد. طی این سال‌ها جنگ‌های پی‌درپی خارجی و داخلی و تبعات آن، موجب شده این روند همچنان ادامه‌دار باشد، چنان‌که آخرین موج مهاجرت پناه‌جویان افغانستانی به ایران سال گذشته پس از استقرار مجدد طالبان شروع شد و همچنان هم ادامه دارد. وجود تاریخ و جغرافیای مشترک میان ایران و افغانستان که در اشتراک زبان فارسی و دین اسلام میان دو کشور متبلور شده، نشان‌دهنده تشابهات فرهنگی بسیاری است. اما به‌رغم این قرابت فرهنگی، تفاوت‌های بسیاری در شئون مختلف زندگی میان مردم دو کشور موجود است که بخشی از آن ناشی از وجود اقوام متعدد در هر دو کشور است. در واقع افغانستانی بودن، آن‌گونه که برای ایرانیان هویت واحدی است، یکپارچه نیست و اقوام متعدد افغانستانی هر یک دارای ویژگی‌های زبانی، دینی و هویت فرهنگی مختص خود هستند. ضمن آن‌که جنگ‌های داخلی افغانستان طی دهه‌های اخیر به این چندپارگی میان هویت‌های قومی دامن زده و هویت قومی را میان افغانستانی‌ها برجسته‌تر از هویت ملی کرده است. «هویت قومی^۱ اساساً مربوط به اصل و نسب و اعتقادات فرد درباره منشأ اجداد وی است. درحالی‌که هویت ملی به وضعیت حقوقی یک فرد در رابطه با یک ملت اشاره داشته و مجموعه‌ای از گرایش‌ها و نگرش‌های مثبت نسبت به عوامل، عناصر و الگوهای هویت‌بخش در هر کشور به‌عنوان یک واحد سیاسی است.» (Alba, 1990: 37)

بر همین اساس، در این پژوهش، مسائلی که افغانستانی‌ها در فرایند فرهنگ‌پذیری در ایران با آن روبه‌رو هستند، در تقاطع با هویت‌های قومی آن‌ها مطالعه شده و مسئله اصلی نویسندگان حول تفاوت‌های فرهنگ‌پذیری افغانستانی‌ها از منظر منابع هویتی متعدد آن‌ها شکل گرفته است. ضرورت انجام این پژوهش از آن‌رو است که به نظر می‌رسد حضور

^۱ Ethnic Identity

مهاجران افغانستانی در ایران، موضوعی تاریخ‌مند نخواهد بود و این هم‌زیستی فرهنگی برای مدت نامعلومی ادامه خواهد داشت، لذا لازم است مسائل این مهاجران از منظرهای گوناگون احصا شده و شناخت دقیقی از شیوه‌های تطبیق فرهنگی و چالش‌های موجود حاصل شود تا راهکارهای مؤثر جهت تعامل فرهنگی مهاجران افغانستانی و ایرانیان ارائه گردد. مطابق با آمار کمیساریای عالی پناهندگان، چهل درصد تمام مهاجران افغانستانی در دنیا در ایران ساکن هستند، طوری که ایران میزبان بزرگ‌ترین جمعیت پناهندگان شهری در جهان می‌باشد (UNCHR, 2017). «در یک دسته‌بندی به‌طور کلی و از اواخر دهه ۷۰ میلادی می‌توان پنج موج مهاجرت را از افغانستان به ایران نام برد:

- موج اول: تهاجم اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان

- موج دوم: آغاز جنگ‌های داخلی در افغانستان

- موج سوم: ظهور حکومت طالبان

- موج چهارم: تهاجم ایالات متحده آمریکا به افغانستان

- موج پنجم: خیزش مجدد طالبان.» (حاتمی، ۱۴۰۰: ۳)

این روند طولانی مدت مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران، یادآور اهمیت مفهوم فرهنگ پذیری است. فرایند «فرهنگ پذیری»^۱ از طریق ارتباط و طی کنش‌های متقابل روی می‌دهد. رمزگذاری و رمزگشایی از پیام‌های کلامی و غیر کلامی ضمن ارتباط آموخته می‌شود و توانایی‌های ارتباطی به‌منزله وسایل تفسیری، ابزاری و بیانی پذیرش محیط عمل می‌کنند. براساس همین، ویژگی‌های فرایند ارتباطی - تفسیری، هویت‌های فردی و گروهی شکل می‌گیرد. ورود به یک فرهنگ جدید، آغاز کردن کامل و مجدد یک فرایند فرهنگ پذیری است. بولدینگ^۲ خاطر نشان می‌کند: «سیستم عصبی انسان به‌گونه‌ای ساختاریافته که الگوهایی که رفتار و ادراک را هدایت می‌کند، فقط زمانی آگاهانه می‌شوند که از امر مأنوس جدا شویم. حال بیگانه‌ها پی می‌برند که آن‌ها فاقد سطحی از درک نظام ارتباطی جدید جامعه میزبان هستند و باید نمادها و الگوهای جدید را یاد بگیرند. آن‌ها مجبور می‌شوند آشنایی خود با الگوهای فرهنگی را که نمایانگر کیستی و چیستی‌شان است، تعلیق کنند و همین وضعیت بحرانی را خلق می‌کند که در

¹ Enculturation

² Boulding

آن عادت‌های ذهنی و رفتاری آگاهانه شده و به پرسش کشیده می‌شوند. همین نزاع‌های درونی سبب می‌شود تا بیگانه‌ها مستعد نفوذ بیرونی شوند و آن‌ها را وادار کنند تا نظام جدید فرهنگی را بیاموزند. (روح فرهنگ پذیری) البته که بیگانه تصمیم می‌گیرد (آگاهانه یا ناآگاهانه) که نفوذ خود بر گزینش اطلاعات جدید را حفظ کند. گزینش گری در فرهنگ پذیری، نمایانگر اصل روانشناختی حفاظت از خود و خودمحوری است. حداقل در مراحل اولیه سازگاری، منافع فردی بر ماهیت خاص فرهنگ پذیری تأثیر می‌گذارد.» (Boulding, 1977: 13)

«در بسیاری از موارد فرد مهاجر در مقصد با صحنه‌هایی مواجه می‌شود که با فرهنگ جامعه مبدأ خود ناهمخوان است، در این صورت مجبور می‌شود در برابر رفتارها، کردارها و گفتارهای جامعه جدید واکنش‌هایی از خود نشان دهد و نسبت به پذیرش و عدم پذیرش آن‌ها موضع اختیار کند. تصمیم‌گیری در این امر می‌تواند باعث ایجاد مشکلاتی در انطباق‌پذیری با جامعه مقصد گردد تا جایی که او را در معرض فشارهای کم‌ویش قابل توجهی قرار دهد. برقراری ارتباط زبانی، ناآگاهی نسبت به وضعیت جدید، وجود تنگناهای اقتصادی، آشفتگی‌های اجتماعی و مشکلات روانی می‌توانند از مهم‌ترین مسائل مهاجرین تلقی شوند.» (میرزایی، ۱۳۹۶: ۱۹۳)

هدف اصلی این مقاله، مطالعه انواع راهبردهای انطباق مهاجران افغانستانی و سازگاری بین فرهنگی در ایران با تأکید بر شاخص تفاوت‌های قومی میان آن‌ها است که می‌تواند در قالب دو سؤال اصلی مطرح شود:

۱. انواع قومیت‌هایی که کشور افغانستان را تشکیل می‌دهند، چه تمایزات هویتی دارند؟

۲. راهبردهای انطباق دایاسپوری افغانستانی با جامعه‌ی ایران برحسب قومیت‌های گوناگون چگونه است؟

با واکاوی این دو محور، قصد داریم موقعیت فعلی دایاسپورای افغانستانی در ایران را از منظر شیوه‌های فرهنگ‌پذیری مورد کنکاش قرار داده و زمینه‌ها و ابعاد آن را شناسایی کنیم.

۲. ادبیات پژوهش

۲.۱. ادبیات تجربی

از دو دهه‌ی پیش، در رابطه با افغانستانی‌های مهاجر در ایران، پژوهش‌های بسیاری انجام گرفته که به ابعاد مختلفی از مسائل مهاجرت آن‌ها پرداخته است. همچنین در چهارچوب نظریات انطباق فرهنگی، مطالعات بسیاری در رابطه با مهاجران در جهان انجام شده و بر همین اساس در مرور تجربی این پژوهش تلاش شده آن دسته از مطالعات که مسئله مهاجرت افغانستانی‌ها و یا مسائل تغییر فرهنگی مهاجران را در تقاطع با متغیرهای هویت قومی در چهارچوب نظریات تغییر فرهنگی موردپژوهش قرار داده‌اند، مرور شوند.

از این منظر، بخشی از مطالعات موجود، مشخصاً به راهبردهای تعامل فرهنگی افغانستانی‌های مهاجر در ایران پرداخته‌اند. بشیر و مصطفوی نسب (۱۳۹۹)، در مقاله‌ای تحت عنوان «مدیریت اضطراب/ عدم قطعیت در ارتباطات میان فرهنگی دانشجویان افغانستانی در دانشگاه‌های ایران: مطالعه‌ای کیفی» انطباق میان فرهنگی غریبه‌ها را با هدف برقراری ارتباط مؤثر مورد مطالعه قرار داده‌اند و طی مصاحبه‌هایی که با دانشجویان افغانستانی مشغول به تحصیل در ایران داشته‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که دانشجویان افغانستانی در ایران احساس خوب و مثبتی دارند و در محیط دانشگاه با مشکلات کمتری مواجه‌اند. همچنین میرزایی (۱۳۹۶)، در مقاله «راهبردهای فرهنگ‌پذیری و بهداشت روانی مهاجرین افغانستانی در شهرک قائم قم (مطالعه‌ای انسان‌شناختی)» با روش انسان‌شناختی و تکنیک مصاحبه و مشاهده مشارکتی، تأثیر شیوه‌های انطباق با فرهنگ میزبان را بر میزان آسایش روحی- روانی فرد مهاجر مطالعه کرده است. یافته‌های نویسنده نشان می‌دهد که انتخاب راهبردهای انطباق و همانندی نسبت به جدایی و حاشیه‌گزینی موجب آسایش بیشتر و اضطراب کمتر در میان مهاجران می‌شود.

برخی مطالعات در رابطه با انطباق فرهنگی افغانستانی‌ها، متغیر نسل را مورد تأکید قرار داده‌اند. از آن جمله، در مقاله‌ای تحت عنوان «ارتباط میان فرهنگی افغانستانی‌های مقیم ایران با ایرانیان بر پایه نظریه هم فرهنگی» بشیر و کشانی (۱۳۹۸)، به مطالعه رابطه میان گروه اقلیت (مهاجران افغانستانی) با گروه اکثریت (ایرانیان) در جامعه ایران پرداخته‌اند. براساس یافته‌های این پژوهش، نسل‌های مختلف مهاجران افغانستانی

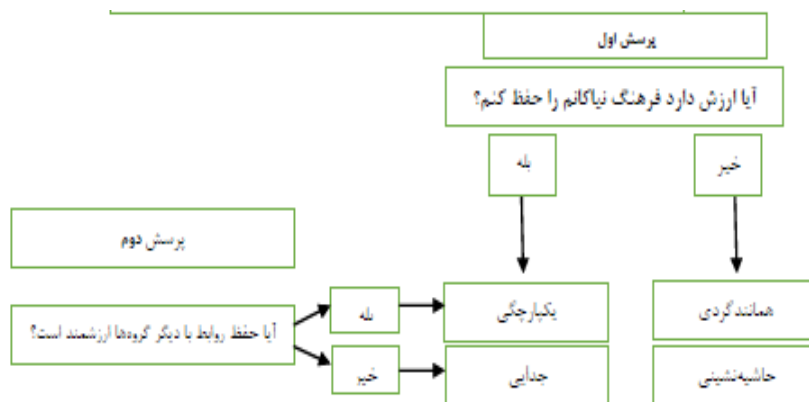
استراتژی‌های متفاوتی برای تعامل با ایرانیان انتخاب کرده‌اند و با رویکردهای سازش، انطباق و جداسازی در سه سطح منفعل، فعال و بیش‌فعال با گروه میزبان ارتباط برقرار می‌کنند. همچنین برخی دیگر از مطالعات، برای مطالعه نحوه فرهنگ پذیری افغانستانی‌های ساکن ایران به مسئله چگونگی شکل‌گیری خودنگاره آن‌ها در تعامل با ایرانیان پرداخته‌اند و ویژگی‌های هویت افغانستانی مهاجر در ایران را مورد پرسش قرار داده‌اند. برای مثال صادقی و نظری (۱۳۹۵)، در مقاله «بچه افغانستانی: شکل‌گیری تصور از خود و دیگری در تجربه زندگی روزمره نوجوانان افغان» به ظرفیت‌های جامعه میزبان برای ادغام یا طرد مهاجران افغانستانی اشاره کرده‌اند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد نوجوانان افغانستانی در جریان تعاملات روزمره خود با ایرانیان، مورد تحقیر قرار گرفته، به‌عنوان «دیگری» محسوب شده و استراتژی مهاجران در این موقعیت نیز فاصله‌گیری از ایرانیان بوده است.

اما برخی دیگر از مقالات با استفاده از چهارچوب مفهومی راهبردهای انطباق فرهنگی مهاجران به مطالعه نحوه فرهنگ‌پذیری ایرانیان در سایر کشورها پرداخته‌اند که از جهت شباهت مفهومی و نظری با پژوهش حاضر، ارزش توجه دارند. میرزایی (۱۳۹۹)، در مقاله‌ای تحت عنوان «زمینه‌های پیدایش و ادغام فرهنگی - اجتماعی مهاجران ایرانی در فرانسه» مسئله انطباق دیاسپورای ایرانی را در چهار فرم ادغام، همانندی، جدایی و حاشیه‌گزینی در تقاطع نسلی مورد مطالعه قرار داده و یافته‌های حاکی از تفاوت‌های جدی میان نسل‌های مختلف مهاجران ایرانی در فرانسه از لحاظ میزان و نحوه انطباق فرهنگی با جامعه میزبان است. همچنین تقدسی، محقق و کاووسی (۱۳۹۷)، در مقاله «تأثیر متغیرهای زمینه‌ای بر سبک زندگی دیاسپورای ایرانی مقیم استان بریتیش کلمبیا کانادا» به هویت فرهنگی مهاجران ایرانی در کانادا پرداخته و یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد الگوی قالب تطبیق میان ایرانیان استان بریتیش کلمبیا، الگوی یکپارچگی/ سازگاری است که با متغیرهای تأهل و مدت اقامت تقویت می‌شوند.

عموماً پژوهش‌هایی که در رابطه با انطباق هویتی افغانستانی‌ها در ایران انجام شده‌اند، اشاره‌ای به تأثیر متغیر قومیت در راهبردهای فرهنگ‌پذیری آن‌ها نداشته و از همین جهت وجه نوآورانه پژوهش حاضر، توجه به قومیت مهاجران افغانستانی در فرایند تطبیق هویتی با جامعه مقصد یعنی فرهنگ ایران است.

۲.۲ ادبیات نظری

مقوله فرهنگ پذیری در مباحث فرهنگی مهاجران، اصولاً به عنوان یک فرآیند یادگیری در نظر گرفته می‌شود که فرد از خلال، آن زندگی در یک بستر اجتماعی- فرهنگی جدید را آغاز می‌کند. این فرآیند فرهنگ پذیری، ریشه در جامعه مبدأ یعنی اجتماعی شدن اولیه دارد. فرهنگ پذیری فقط شامل گروه‌های مهاجر نمی‌شود، بلکه در نزد افراد طبقه مسلط هر جامعه که با جامعه‌ای بزرگ‌تر دارای مرادوات دائمی هستند نیز اتفاق می‌افتد. (برومند زاده و نوبخت، ۱۳۹۳: ۷۷) جهت بررسی نظری موضوع انطباق فرهنگی مهاجران افغانستانی برحسب قومیتشان در جامعه ایران با بهره‌گیری از دودسته نظریات تلاش کرده‌ایم، این پدیده را تحلیل کنیم: دسته اول نظریات حول نظریه انطباق‌پذیری و فرهنگ پذیری بری^۱ (نمودار شماره: ۱) و نظریه ادغام گیدنز^۲ (نمودار شماره: ۲) سازماندهی شده‌اند. دسته دوم نظریات حول مفهوم هویت‌های قومی و تمایزاتی که فرصت‌های متفاوتی برای انطباق با جامعه میزبان در اختیار مهاجران می‌گذارد، صورت‌بندی می‌شوند.



¹ Berry

² Giddens

دسته اول: انطباق فرهنگی و فرهنگ پذیری

انطباق با جامعه‌ی جدید، اصولاً با فرآیند یادگیری حاصل می‌شود و فرد با این فرایند می‌تواند در یک زمینه‌ی اجتماعی- فرهنگی جدید، زندگی را آغاز کند. انطباق فرهنگی، فرآیندی همیشگی و تعاملی است و همه‌ی افراد حاضر در یک جامعه‌ی چند فرهنگی را پوشش می‌دهد. «بری الگویی دوبعدی از انطباق فرهنگی ارائه می‌دهد که در آن دو سؤال اساسی مطرح می‌شود: الف) میزان اهمیت حفظ فرهنگ جامعه مبدأ ب) میزان اهمیت ایجاد روابط و تعامل مثبت با جامعه مقصد. براساس این دو سؤال، بری چهار حالت، انطباق فرهنگی را پیشنهاد می‌دهد: یکپارچگی، همانند گردی، جدایی و حاشیه‌نشینی. در حالت «یکپارچگی»، مهاجر به فرهنگ جامعه مبدأ متعهد است و با فرهنگ جامعه مقصد نیز تعامل دارد و به آن هم متعهد است. در اینجا ما با نوعی دو فرهنگی واقعی سروکار داریم و تعهد مهاجر به هر دو فرهنگ می‌تواند به نوعی همبستگی اجتماعی منجر گردد. در حالت «همانند گردی»، مهاجر گروه‌های فرهنگی جامعه مبدأ خود را رها می‌کند و دل به فرهنگ جامعه مقصد می‌سپارد و به نوعی در جامعه جدید ذوب می‌شود. در راهبرد «جدایی» مهاجر، حفظ فرهنگ جامعه مبدأ را در اولویت قرار داده و در عین حال از تعامل با دیگر فرهنگ‌ها و به ویژه فرهنگ غالب جامعه مقصد احتراز می‌کند. در راهبرد «حاشیه‌نشینی» مهاجر هم فرهنگ جامعه مبدأ خود و هم فرهنگ جامعه مقصد خود را به حاشیه می‌راند و آن‌ها را قبول ندارد. به باور بری، عدم تعهد به هر دو فرهنگ، بیگانگی مضاعف را در پی خواهد داشت.» (Berry, 2006: 61) همچنین گیدنز برای یکپارچگی مهاجران در جامعه جدید از سه راهبرد سخن می‌گوید: همانندی، کوره ذوب و کثرت‌گرایی. «در راهبرد اول «همانندی» مهاجران تازه‌وارد از فرهنگ اولیه‌ی خود چشم‌پوشند و رفتار خود را بر اساس ارزش‌ها و هنجارها و معیارهای جامعه مقصد شکل دهند. نگاه طرفداران این دیدگاه، مایلند که مهاجران زبان، فرهنگ و سبک زندگی خود را تغییر داده تا بتوانند در جامعه جدید یکپارچگی شوند. راهبرد دوم الگویی «کوره ذوب» است که در آن به جای این که فرهنگ مهاجران در جامعه جدید از بین برود، دو فرهنگ مبدأ و مقصد با هم درمی‌آمیزند و الگوهای فرهنگی جدیدی می‌سازند. نه تنها هنجارها و ارزش‌های فرهنگی گوناگون به جامعه مقصد ورود پیدا می‌کنند، بلکه وقتی گروه‌های فرهنگی- قومی

تازه‌وارد خود را با محیط فرهنگی بزرگ‌تر سازگار می‌کنند، گوناگونی بیشتری حاصل می‌شود. بسیاری بر این باورند که الگوی کوره ذوب بهترین راهبرد برای انطباق گروه‌های مهاجر و تنوع قومیتی است. این دیدگاه بر این ایده تأکید دارد که فرهنگ جماعت‌های مهاجر از بین نمی‌روند، بلکه در شکل دادن به فضای فرهنگی جدید همواره حضور دارند. اشکال جدید معماری، آشپزی، موسیقی و... می‌توانند جلوه‌هایی از این دیدگاه باشند. «کثرت‌گرایی فرهنگی» سومین راهبرد انطباق است. در این الگو، بهترین ایده، تشکیل محیطی متکثر است که در آن برابری برای اقلیت‌های فرهنگی گوناگون رسمیت یابد. در نگرش کثرت‌گرا، اقلیت‌های فرهنگی - قومی مانند سهامداران همسان در جامعه تلقی می‌شوند، یعنی حقوق آن‌ها برابر با حقوق اکثریت. در این دیدگاه، گوناگونی‌های فرهنگی - قومی به‌عنوان عناصر اصلی حیات اجتماعی جامعه محترم شمرده می‌شود.» (گیدنز، 1989: ۳۰۸)

دسته‌ی دوم: هویت و تقاطع‌های هویت قومی و ملی

«به لحاظ لغوی، هویت به دو معنای ظاهراً متناقض به کار می‌رود: ۱. همسانی و یکنواختی مطلق ۲. تمایز که دربرگیرنده ثبات یا تداوم در طول زمان است. گرچه دو معنای نام‌برده متناقض و متضاد به نظر می‌آیند، ولی در اصل به دو جنبه‌ی اصلی و مکمل هویت معطوف هستند که در بحث از چیستی هویت به کار می‌روند. بیشتر روانشناسان و نظریه‌پردازان، شخصیت هویت را در درجه‌ی اول، امری فردی و شخصی می‌دانند و معتقدند دو معنا و جنبه‌ی اصلی هویت به ویژگی‌های شخصی و احساسی فردی معطوف هستند. آن‌ها هویت اجتماعی را انکار نمی‌کنند، بلکه این دو نوع هویت را متمایز و مستقل از یکدیگر قلمداد می‌کنند. بر این اساس، هویت عبارت است از؛ احساس تمایز شخصی، احساس تداوم شخصی و احساس استقلال شخصی. ولی روانشناسان اجتماعی و جامعه‌شناسان بر این واقعیت تأکید می‌کنند که احساس هویت فردی به‌واسطه‌ی دیالکتیک میان فرد و جامعه شکل می‌گیرد. آن‌ها می‌پذیرند که هویت در نگرش‌ها و احساسات افراد نمود می‌یابد، اما بستر شکل‌گیری آن زندگی جمعی است. هیت اجتماعی نمود یافته در شخصیت، جدا از دنیای اجتماعی دیگر افراد معنایی ندارد. فردا بی‌همتا و متغیر هستند، ولی شخصیت کاملاً به‌صورت اجتماعی و به‌واسطه‌ی مراحل مختلف اجتماعی شدن و اندرکنش اجتماعی

ساخته می‌شوند.» (گل محمدی، ۱۳۸۳: ۲۲۲)

از این منظر می‌توان سطوحی برای هویت جمعی قائل شد و پایین‌ترین سطح آن را می‌توان هویت قومی دانست. پیش از پرداختن به این سطوح باید توجه کرد که هویت خانوادگی پایه شکل‌گیری هویت قومی است. «شکل‌گیری هویت جمعی در خانواده پایه‌ای برای هویت‌های جمعی بعدی در زندگی افراد است. قومیت نیز همانند ملیت و حتی ریشه‌دارتر از آن متکی بر اسطوره‌ها، ارزش‌ها، خاطرات و نمادهای مشترک است. از آنجایی که اسطوره‌ها به‌طور گسترده حکایت از عقاید مردم‌دارند، بنابراین قومیت شامل اکنون و گذشته مشترک است. اشکال قوم‌گرایی مبتنی بر خاک و خون فراتر از محدوده‌های اخلاقی و معیارهای ملی‌گرایی است.» (ذکایی و ویسی، ۱۳۹۹: ۱۸۸)

نظریه هویت استرایکر در رابطه با نسبت میان هویت‌های فردی، جمعی و قومی تا حدودی راهگشاست. وی هویت را در ارتباط با فرد و ساختار اجتماعی مطرح می‌کند و آن را در سطح متوسط بررسی می‌کند. نظریه سلسله‌مراتب برجستگی هویت استرایکر بر این نکته تأکید می‌کند که هویت‌ها نمایش‌هایی هستند که افراد در خصوص موقعیتشان در ساختار اجتماعی اجرا می‌کنند. این نمایش‌های ساختاری و موقعیتی در نزد وی در سلسله‌مراتبی از برجستگی قرار می‌گیرند. این برجستگی هویت‌ها سبب می‌شود، هویتی که در این سلسله‌مراتب در سطح بالاتر قرار می‌گیرد، نسبت به هویتی که در سطحی پایین‌تر قرار دارد، برای فرد، بیشتر استفاده شود. استرایکر معتقد است: «هویت‌ها بخشی از خود هستند و در واقع، خود آگاهی‌های درونی شده‌ای هستند که با موقعیت‌هایی که افراد درون ساختار اجتماعی برمی‌گزینند، پیوسته و همراه هستند؛ در نتیجه هویت‌ها ارتباط میان خود و ساختار هستند. اگر محدودیت‌های ساختاری، کم باشد یا ساختار گنگ و نامشخص باشد، افراد می‌توانند هویت‌هایی متکثر را برای خود انتخاب کنند، اما در مقابل اگر ساختار محدودیت‌های فراوانی را به کنشگران وارد سازد، نوع و میزان برجستگی احتمالی هویت‌ها قابل پیش‌بینی می‌شود و افراد معمولاً، هویتی برجسته را برای خود برمی‌گزینند.» (Striker, 2000: 285)

در این مطالعه، تلاش شده به‌طور ترکیبی از این مفاهیم و چشم‌اندازهای نظری استفاده شود تا بتوان نگاهی تا حد ممکن جامع به پدیده‌ی انطباق‌پذیری مهاجران افغانستانی در ایران داشته باشیم.

۳- روش پژوهش

روش این پژوهش، با توجه به سؤال تحقیق، کیفی است و جهت گردآوری داده‌ها از تکنیک مصاحبه نیم ساخت یافته استفاده شده است. نمونه گیری تحقیق، هدفمند بوده و با ۱۵ افغانستانی ساکن شهر دماوند در استان تهران مصاحبه شده که با توجه به اهمیت متغیر قومیت، پنج فرد از هر قومیت (پشتون، تاجیک و هزاره) در نمونه‌ها وارد شده‌اند. همچنین تکنیک تحلیل یافته‌ها تحلیل مضمون^۱ و گونه شناسی^۲ انواع انطباق قومیت‌ها در سازگاری بین فرهنگی بوده که با استفاده از کدگذاری مصاحبه‌ها در سه مرحله باز، محوری و مضمونی انجام پذیرفته است.

«روش تحلیل مضمون، بر مشخص کردن، بررسی و ضبط الگوها و مضامین در داده‌ها تأکید دارد و بر شناسایی تمایلات و الگوهای زندگی و گفت‌وگو میان افراد با هدف تولید و توصیف استراتژی‌ها و رفتارها متمرکز است. شناسایی، تحلیل و گزارشگری سه کلمه‌ی کلیدی در این تعریف است. تحلیل مضمون به شناسایی ایده‌های ضمنی، معنادار و صریح در داده‌ها می‌پردازد و با درج‌های از تفسیر و عاملیت پژوهشگر همراه است. این رویکرد بر اهمیت برداشت‌ها، احساسات و تجارب شرکت کنندگان به‌عنوان هدف اصلی مطالعه تأکید دارد. این روش با تمرکز بر معنا در یک مجموعه داده این فرصت را در اختیار محقق قرار می‌دهد تا معانی و تجارب جمعی را دریافت و درک کند.» (ذکایی، ۱۳۹۹: ۸۴)

ویژگی‌های میدان تحقیق: شهرستان دماوند

شهر دماوند یکی از شهرستان استان تهران و مرکز شهرستان دماوند در دامنه جنوب شرقی کوه دماوند واقع شده است. شهرداری دماوند در سال ۱۳۱۲ تاسیس شده و تا سال ۱۳۵۷ جزو شهرستان‌های مازندران و سپس سمنان بوده است. دماوند از سال ۱۳۵۷ طبق تقسیمات جدید کشوری جزو استان تهران محسوب شده و به لحاظ موقعیت جغرافیایی از شمال با لاریجان و آمل، از جنوب گرمسار و ورامین، از شرق با فیروزکوه، از غرب با تجریش و شمیران و لواسانات هم‌جوار است و مسیر ارتباطی تهران به فیروزکوه محسوب می‌شود. موقعیت خاص این شهرستان ناشی از نزدیکی به تهران- در ۶۹ کیلومتری شمال

¹ Thematic Analysis

² Typology

شرقی تهران-، داشتن آب و هوایی معتدل، وجود قلۀ دماوند که نماد این شهر محسوب می‌شود و چشمه‌ها، دریاچه‌ها و آبشارهای بسیار است. قلۀ دماوند، مرکز رشته کوه البرز در شمال ایران است و در ناحیه‌ی موسوم به البرز مرکزی واقع شده است. همین موقعیت جغرافیایی خاص، دماوند را به یکی از مقاصد مهاجران افغانستانی تبدیل کرده است. اکثریت این مهاجر آن‌که در روستاها و شهرک‌های این شهرستان ساکن شده‌اند، به باغبانی، کشاورزی، دامداری و کارگری مشغول هستند و بعضاً بیش از ۴۰ سال است که در بخش‌های مختلف دماوند سکونت دارند. با توجه به حضور بیش از ۳۵۰۰۰ نفر از مهاجرین افغانستانی در شهرستان دماوند می‌توان گفت حدود یک‌سوم جمعیت شهرستان دماوند را افغانستانی‌های مجاز و غیرمجاز تشکیل می‌دهند. غیر از بومیان شهرستان دماوند و افغانستانی‌های مهاجر، گردشگران بسیاری به این منطقه رفت‌وآمد دارند که متأثر از ساخت‌وساز شهرک‌های ویلایی بسیاری است که در روستاهای منطقه طی سالیان اخیر ساخته شده‌اند و ترکیب جمعیتی خاصی را پدید آورده است.

۴- تحلیل تجربی

برحسب سؤالات تحقیق و ملاحظات نظری و روشی، یافته‌های پژوهش در دو بخش سازماندهی شده‌اند. همچنین ویژگی‌های جمعیت شناختی، قومی و نسلی مصاحبه‌شوندگان در جدول شماره (۱) قابل ملاحظه است.

جدول شماره (۱): اطلاعات مصاحبه‌شوندگان

نام	جنس	سن	قومیت	مدت اقامت در ایران	شغل	تحصیلات
۱	مرد	۳۸	هزاره	۳۷ سال	داروساز	دکتری
۲	مرد	۲۴	هزاره	۱۷ سال	باغبان	دیپلم
۳	زن	۳۴	هزاره	۱۵ سال	کارگر	کلاس ۹

گونه شناسی ادغام هویتی اقوام افغانستانی در جمهوری اسلامی ایران

۴	مریم	زن	۳۱	هزاره	۳۱ سال	خانه‌دار	دیپلم
۵	سکینه	زن	۲۲	هزاره	۱۰ سال	دانشجو	دانشجوی کارشناسی
۶	لیلا	زن	۳۲	تاجیک	۳۰ سال	سرایدار	کلاس ۹
۷	سلیمه	زن	۲۲	تاجیک	۱۸ سال	کارگر	فوق‌دیپلم
۸	لطیفه	زن	۲۸	تاجیک	۲۵ سال	سرایدار	کارشناسی
۹	احمد	مرد	۳۶	تاجیک	۲۲ سال	فروشنده	کلاس ۶
۱۰	محمد	مرد	۴۰	تاجیک	۳۹ سال	کشاورز	کلاس ۶
۱۱	شریف	مرد	۲۴	پشتون	۲۰ سال	کارگر	کلاس ۹
۱۲	جان آقا	مرد	۲۷	پشتون	۱۰ سال	دامدار	دیپلم
۱۳	رمضان	مرد	۲۰	پشتون	۴ سال	باغبان	کلاس ۹
۱۴	عبدالله	مرد	۲۹	پشتون	۱۴ سال	کارگر	کلاس ۹
۱۵	حکیمه	زن	۳۵	پشتون	۲۰ سال	خانه‌دار	بی‌سواد

اقوام افغانستانی و تمایزات هویتی قومی

مسئله‌ی هویت ملی در افغانستان، همواره یکی از موارد بسیار حساس سیاسی و فرهنگی بوده است، چراکه تفاوت‌های زبانی، قومی، فرهنگی و مذهبی در افغانستان و شباهت‌های قومی و فرهنگی با اقوام کشورهای مجاور و همچنین جنگ، تضاد و ویرانی در افغانستان باعث شده که هویت ملی در این کشور به‌طور کامل شکل نگیرد. در افغانستان، ضعف هویت ملی و سلطه هویت‌های به‌شدت وابسته به عنصر قومیت، متجلی است. در حالی که برای شکل‌گیری هویت ملی، به حضور ارزش‌های انتزاعی نیاز است. ارزش‌ها در افغانستان به دلایل متعدد از مؤلفه‌های قطعی شکل نگرفته‌اند. به همین دلیل باید هویت افغانی را به‌شدت متأثر از قومیت دانست. (غفاری نسب و دیگران، ۱۳۹۷: ۶۱)

به همین جهت تبار مهاجران افغانستانی از منظر قومیت بسیار متفاوت است. در واقع هر کدام از اقوام هزاره، پشتون، تاجیک دارای ویژگی‌های زبانی، مذهبی، ظاهری و فرهنگی مختص خود هستند و زمانی که این ویژگی‌ها در تقاطع با مختصات جمعیت شناختی مانند سن، جنس، مدت اقامت در ایران، مجرد و تأهل، تحصیلات، شغل، وضعیت طبقاتی و گرایش‌های سیاسی قرار می‌گیرد، ما را با یک جمعیت مهاجر ناهمگون مواجه می‌کند. در این میان، هویت قومی نه تنها بر مهاجرت، بلکه بر شبکه‌های حمایتی پس از مهاجرت نیز اثرگذار است. برای مثال آمارها نشان می‌دهد - مطابق جدول شماره ۲، هزاره‌ها قوم اقلیت در افغانستان اما اکثریت مهاجران در ایران هستند که حتی پیش از شروع جنگ‌های افغانستان هم به خاطر شباهت‌های مذهبی به ایران مهاجرت می‌کردند. بر این اساس، هویت قومی تعیین‌کننده مقصد مهاجرت میان افغانستانی‌ها بوده است و همین شبکه‌های قومی، پس از مهاجرت نیز تعیین‌کننده تعاملات، روابط حمایتی و ارتباطات میان افغانستانی‌هاست.

«بر همین اساس، اکثر اندیشمندانی که راجع به افغانستان مطالعه می‌کنند، درباره‌ی این مسئله، اجماع نظر دارند که در این سرزمین، دولت - ملت و هویت ملی به‌طور کامل شکل نگرفته و هنوز شکاف‌های قومی - قبیله‌ای فعال بوده و احتمال تعارض و کشمکش وجود دارد. در شرایط فعلی، افغانستان کشوری است که هویت ملی در آن، بسیار ضعیف و کم‌رنگ است و هویت در گستره‌ی سرزمینی که افغانستان نامیده می‌شود، دارای جنبه‌های جغرافیایی، زبانی، مذهبی و قومی است. در جامعه‌ی افغانستان، افراد از ابتدا در جایگاه یکسانی قرار ندارند و معیارهای دسته‌بندی از جمله ویژگی‌هایی قومی و نسبی، بر جایگاه اجتماعی آنان بسیار مؤثر است.» (Hettne, 2010: 34) در ادامه به تفکیک قومیت، انواع ویژگی‌های اقوام اصلی افغانستانی را براساس مصاحبه‌هایی که انجام شده است، شرح خواهیم داد. اما پیش از آن آماری از درصد حضور نسل‌های اول و دوم هر یک از این اقوام در ایران در جدول شماره (۲) ارائه شده است.

جدول شماره (۲): درصد حضور هر یک از اقوام افغانستانی در ایران به تفکیک نسلی

قومیت	درصد قومیت در نسل اول	درصد قومیت در نسل دوم
هزاره	۳۹	۵۷/۵
تاجیک	۲۱/۲	۳۷/۵
پشتون	۸/۵	۳/۸
دیگر اقوام	۳۱/۳	۱/۳

قوم هزاره: هزاره‌ها تنها قوم افغانستانی هستند که هر دو ویژگی شیعه‌مذهب و فارسی‌زبان را دارا می‌باشند. این قوم که در افغانستان اقلیت محسوب می‌شوند، بیشتر مهاجران داخل ایران را تشکیل می‌دهند و به دلیل نزدیکی مذهبی و زبانی و فرهنگی با ایرانیان، احساس نزدیکی و گشودگی بالایی نسبت به فرهنگ ایران دارند. اما به لحاظ هویت ظاهری، به دلیل داشتن چهره‌ای کاملاً متفاوت از ایرانیان و شباهت به اقوام آسیای شرقی، احساس طردشدگی بیشتری را تجربه می‌کنند. هزاره بودن یا نبودن پاسخگویان بر شکل‌گیری تجربیات زندگی روزمره تأثیر زیادی داشته است. به‌طور عمومی، کسانی که چهره‌ی هزاره داشته‌اند به دلیل تشخیص هویت افغانستانی آن‌ها از روی چهره‌شان- اساساً ایرانیان، افغانستانی بودن را با چهره‌ی هزاره‌ها هم‌ارز می‌دانند- بیش از دیگران در معرض تحقیر و تمسخر بوده‌اند. اما کسانی که چهره‌ی غیر هزاره و شبیه به ایرانیان داشته‌اند- بیش از همه‌ی تاجیک‌ها و تا حدودی پشتون‌ها- در روابط با ایرانیان قابل تشخیص نبوده و در سطح روابط محله‌ای و نزدیک‌تر نیز سعی در کتمان هویت افغانستانی خود داشته‌اند. ذکر این نکته نیز ضروری است که هویت ظاهری هزاره‌ها بنا به اظهار خودشان به دو بخش تقسیم می‌شود: برخی شبیه‌تر به ایرانیان ساکن خراسان و برخی شبیه‌تر به اقوام آسیای مرکزی.

قوم پشتون: قوم پشتون که اکثریت را در افغانستان و اقلیت را در ایران تشکیل می‌دهند، دارای زبان پشتو و سنی مذهب هستند. پشتوها به لحاظ هویت ظاهری تفاوت چندانی با

ایرانیان ندارند، گرچه به لحاظ آداب و رسوم فرهنگی نقاط افتراق بسیاری دارند. با این همه، بیش از هزاره‌ها این امکان را دارند که برای ایرانیان «دیگری» محسوب نشوند. آن‌هایی که تلاش می‌کنند زبان فارسی را یاد گرفته و شبیه ایرانیان صحبت کنند، بسیار کمتر از هزاره‌ها به عنوان «افغانستانی» شناخته می‌شوند.

قوم تاجیک: تاجیک‌ها دارای زبان فارسی، شباهت ظاهری به ایرانیان و سنی مذهب هستند و به لحاظ آماری، دومین قوم پرجمعیت در افغانستان می‌باشند. دو ویژگی هویت ظاهری و زبان باعث شده، تاجیک‌ها بسیار راحت‌تر از سایر اقوام افغانستانی در میان ایرانیان هم فرهنگ شده و پذیرفته شوند. بسیاری از تاجیک‌ها اساساً اشاره‌ای به افغانستانی بودن خود نمی‌کنند و با نفی هویت ملی و فرار از هویت قومی خویش، تلاش می‌کنند نوعی انطباق منفعلانه را در پیش گرفته و زندگی راحت‌تری در ایران داشته باشند.

انواع راهبردهای انطباق دیاسپورای افغانستانی با جامعه‌ی ایران با تأکید بر ویژگی‌های قومیتی

در این بخش یافته‌های پژوهش که از مصاحبه با افغانستانی‌های ساکن شهرستان دماوند به دست آمده، بر حسب انواع راهبردهای انطباق فرهنگی بری استخراج شده و بر اساس برش‌های هویت قومی الگویابی شده‌اند.

یکپارچگی^۱: منظور از یکپارچگی این است که «درحالی که شخص مهاجر به فرهنگ جامعه‌ی مبدأ پایبند است، با فرهنگ جامعه‌ی مقصد نیز ارتباط دارد و به آن هم پایبند است. در یکپارچگی نوعی دو فرهنگی واقعی وجود دارد و وفاداری به هر دو فرهنگ نوعی همبستگی اجتماعی را به وجود می‌آورد.» (Berry, 2005: 51)

حامد مرد هزاره ۳۸ ساله‌ای است که از یک‌سالگی همراه خانواده‌اش به ایران مهاجرت کرده و از دوران دبیرستان هم در مدرسه تیزهوشان درس خوانده، سپس دانشگاه تهران رشته‌ی داروسازی قبول شده و در حال حاضر در صنعت داروسازی مشغول به فعالیت است. افغانستانی‌های مهاجر اگر در سه رشته داروسازی، پزشکی و دندان‌پزشکی در دانشگاه درس بخوانند، اجازه‌ی کار و فعالیت شغلی مرتبط با رشته

¹ Integration

تحصیلی شان را دارند، امکانی که برای دیگر رشته‌های تحصیلی وجود ندارد. اما ماجرای حامد به همین جا ختم نشده، به دلیل نوآوری علمی که در رشته تحصیلی و شغلش داشته، بنیاد ملی نخبگان برایش شناسنامه ایرانی گرفته و از این منظر یکی از معدود افغانستانی-هایی است که شناسنامه ایرانی دارد:

زندگی تو ایران خیلی چیزها رو برای من تغییر داده... تقریباً غذاها مون همیشه شبیه ایرانیا بوده... یا لباسمون رو کاملاً تغییر دادیم... نه زمامون پیرهن و شلوار می پوشن و نه مردا تنبون و پیرهن. تو همین دماوند... حتی وسایل خونمون و چیدن و اینا هم شبیه ایرانیا شده. اما خب سعی می کنم یه چیزایی رو حفظ کنم. من بین ۰-۱۰ فکر می کنم از لحاظ افغانستانی بودن نمره ۴ را به خودم بدم... مثلاً تو خونه همیشه با لهجه دری صحبت می کنم. زنم هم هزاره هست و خودمون با هم تو ایران آشنا شدیم و ازدواج کردیم. ماهواره همیشه کانال‌های فارسی زبان ایرانی را می بینم و گاهی جدیداً افغان اینترنشنال می بینیم... تلویزیون زیاد نمی بینم. تو شبکه‌های اجتماعی هم معمولاً ایرانیا رو دنبال می کنم چون بیشتر در مثلاً اینستاگرام فعال هستن.

حامد خودش را اول هزاره می داند، بعد افغانستانی و سپس ایرانی، اما در صحبت‌هایش مرتباً خودش را با ایرانی‌ها جمع می بندد و می گوید: ما.

من خودمو افغانستانی می دونم نه ایرانی... و البته دقیق تر بخوایم بگم بیشتر هزاره هستم تا افغانستانی. ما معمولاً با قوم و خویش‌های خودمون ارتباط داریم. خانواده خودم دماوند زندگی می کنند و من از وقتی دانشگاه قبول شدم رفتم تهران و عملاً بیشتر دوستانم در تهران ایرانی هستن و برای سرزدن به خانواده مرتب میام دماوند... در سفری که به افغانستان داشتم کاملاً معلوم بود که رسانه‌های فارسی و ماهواره و شبکه‌های اجتماعی که زندگی ایرانی‌ها رو نشون می داد، خیلی تأثیر گذاشته بودن و همه‌ی افغانی‌ها دلشون می خواست شبیه ایرانی باشن. شبیه «ما» ایرانیا که تحت تأثیر فرهنگ غریبیم.

سکینه ۲۲ ساله و دانشجوی کارشناسی حقوق است. هزاره است و ۱۰ سال می شود که به ایران مهاجرت کرده‌اند. معتقد است باید هم با فرهنگ ایران ارتباط برقرار کرد و هم فرهنگ افغانستان و هزاره را حفظ کرد.

وقتی آدم وارد یه فرهنگ جدیدی می شه و مهاجرت می کنه، باید با کلیات اون فرهنگ آشنا بشه و یه موسسه‌ای چیزی برای این کار باشه که مهاجر مثلاً بدونه تو این

فرهنگ چی منفوره و چه مورد پسند... این کمک می کنه آدم زودتر با مردم اون جامعه جدید اخت بشه. همین الانم ما بهترین دوستانمون ایرانی... هر جای دنیا که میریم، بخاطر شباهت زبانی و فرهنگی اولین انتخابمون ایرانی هستن... ایران دیگه خونه ماست و ما دیگه حتی افغانستان رو خونه خودمون نمی دونیم... هیچ وقت فکر نمی کنم برگردم افغانستان. هر چقدرم که خوب بشه. گرچه این باعث نمیشه سنت های خودمونو کامل فراموش کنیم یا هویتمونو یادمون بره. منو خیلی جاها بهم میگن مشهدی هستی؟ یا یه بار تو سفر شیراز بهمون گفتن چینی هستید؟ یا کره ای هستی؟ من همیشه جواب دادم افغانی ام... فقط یادمه یه بار از شنیدن اینکه ازم پرسیدن چینی هستید خوشحال شدم که منو افغانی نمیدونن اما بعدش از دست خودم عصبانی شدم که از چیزی که هستم خجالت کشیدم.

حکیمه ۳۵ ساله پشتون است و پس از ازدواج حدود ۲۰ سال پیش به ایران آمده است. می گوید اوایل از ایرانی ها فرار می کرده و وقتی کم کم فارسی یاد گرفته، معاشرت برایش راحت تر شده:

ما فقط با هم قوم های خودمون رفت و آمد می کنیم. تا وقتی فارسی بلد نبودم با ایرانی نمی تونستم رفت و آمد کنم... از دست ایرانی فرار می کردم... کم کم زبون یاد گرفتم و حالا بیشتر با ایرانی ارتباط دارم. بین ایرانی و قوم های دیگه افغانی ترجیح میدم با ایرانی رفت و آمد کنم اما با هزاره ها و تاجیک ها نه... من افغانی ام و همیشه هم گفته ام افغانی ام... اما قبل از افغانی پشتون هستم. اما خیلی افغانی دیدم که نمی گن افغانی هستن و به ایرانی میگن ایرانی هستیم... چون قیافه و زبانشون هم شبیه ایرانی است.

در مورد این که چقدر زندگی اش ایرانی شده و چقدر افغانستانی باقی مانده، این گونه توضیح می دهد:

«من فقط لباس افغان می پوشم و بدون شلوار و پیرهن راحت نیستم. یک دفعه لباس ایرانی پوشیدم و خیلی سخت بود، اما دخترام لباس ایرانی می پوشن چون از بچگی هم پوشیدن و عادت کردن... در مورد غذا هم دیگه بچه هام غذای افغانی نمی خورن و فقط باید غذای ایرانی درست کنم. غدام عوض شده اما لباسم نه... بچه ها حتماً برنج و خورشت و سوپ ایرانی می خوان.»

همانند‌گردی^۱: منظور از همانند‌گردی این است که «فرد هویت فرهنگی خود را از دست داده و به فرهنگ جامعه مقصد روی می‌آورد. در همانند‌گردی فرد مهاجر در فرهنگ جامعه میزبان ادغام می‌شود و به شیوه و آداب و رسوم آن رفتار می‌کند. در این مرحله مهاجر اولویت را به فرهنگ جامعه میزبان می‌دهد، از آداب و رسوم خود دست برمی‌دارد و رفتار خود را بر اساس ارزش‌ها و هنجارهای اکثریت محیط مقصد شکل می‌دهد.» (Berry, 2005: 51)

حامد معتقد است از خیلی از جنبه‌ها غنای فرهنگ ایرانی بالاتر است و نباید تعصب بی‌جا روی فرهنگ افغانستانی داشته باشیم. درعین حال از تجربه‌ی سفرش به افغانستان در دهه‌ی اخیر می‌گوید و تأثیرات فرهنگ ایرانی بر سبک زندگی افغانستانی‌ها را ناشی از رسانه‌های اجتماعی می‌داند:

«من فکر می‌کنم کیفیت و غنای فرهنگی خیلی بر تمایل افراد برای حفظ آن سنت‌ها و وفادار بودن به آن تأثیر می‌ذارد. مثلاً غنای موسیقی ایرانی این قدر بالاست که من به‌عنوان یک افغانی هر جای دنیا باشم، موسیقی شجریان را گوش می‌دم و یز اونو هم میدم... اما موسیقی افغان این غنا رو نداره و بیشتر موسیقی سنتی ما کپی‌برداری از هند یا پاکستانه... موسیقی افغان واقعاً افغانی نیست... دستگاه‌های موسیقی افغانی از نظر تنوع خیلی فقیره و همه اینا باعث میشه ما فقط موسیقی ایرانی گوش کنیم... یا فیلم... باز ما معمولاً فیلمای ایرانی می‌بینیم و حتی اخبار افغانستان رو از رسانه‌های ایرانی دنبال می‌کنیم. این تأثیر فرهنگی حتی در خود کشور افغانستان هم دیده میشه... من یکبار سال ۸۵ و یکبار سال ۹۰ به افغانستان رفتم و خیلی تغییرات جالبی از نظر تأثیر فرهنگ ایرانی بود. سال ۸۵ اگر شما با لهجه ایرانی صحبت می‌کردی، مورد تمسخر قرار می‌گرفت... میگفتن دو روزه رفتی ایرانی ایرانی شدی. اما سال ۹۰ نه تنها کسی مسخره نمی‌کرد بلکه لهجه و سبک زندگی افغانستانی‌های ساکن در افغانستان هم ایرانی شده بود. مثلاً دخترا بجای لباس افغانی مانتو می‌پوشن یا پسر ا بجای لباس افغانی تیشرت و شلوار می‌پوشن. اون چیزی که الان داره اتفاق میفته اینه که اصلاً نسل‌های جدید با سنت‌های افغانی آشنا نیستن و ترجیح میدن موسیقیشون شبیه ایران و ترکیه باشه. محمد ۴۰ ساله و تاجیک

¹ Assimilation

است و وقتی یک‌ساله بوده به ایران مهاجرت کرده‌اند و دیگر هم بازنگشته است. او اصراری به حفظ سنت‌های افغانستانی ندارد و از زندگی کردن شبیه ایرانیان راضی است: «من خودمو خیلی افغانی نمی دونم و خیلی از گویش‌های افغانی رو اصلاً متوجه نمیشم یا ۴ تا ۵ سال افغانی رو نمی تونم بگم... البته دلم می خواد بیشتر بدونم و بتونم حفظش کنم اما به جورایی تو زندگی تو ایران و بین ایرانی حل شدم... حتی قبل ترها وقتی فقط ۲۰ سالم بود، ترجیحم این بود که افغانی بودن خودمو پنهان کنم و کسی نفهمه افغانی‌ام.»

نسرین که هزاره و ۳۴ ساله است، می‌گوید اینکه بیشتر هزاره‌ها افغانستانی بودنشان را انکار نمی‌کنند، به دلیل چهره‌شان است که هویتشان را برملا می‌کند:

«ما هزاره‌ها زندگیمون خیلی شبیه ایرانیاست. مثل ایرانی ازدواج می‌کنیم و دختر شوهر می‌دهیم. اما قیافه مون خیلی تابلو میشه که افغانی هستیم. البته خودمون از زبان و چهره‌ها می‌فهمیم قومیت‌ها رو... ما شبیه چینی‌ها هستیم. عیمونو خودمون می‌دونیم که قیافه مونه. خیلی از تاجیک‌ها که شبیه شمان، معمولاً نمیگن افغانن و اگر لهجه‌ی ایرانی داشته باشن که منم تشخیصی نمیدم که افغان هستن... خیلی از هزاره‌ها هم میگن بچه مشهدیم... یادمه دبیرستان بودم ما افغانیا رو دفتر خواستن و من دیدم چند تا از بچه‌ها اومدن که من فکر می‌کردم ایرانی... اونجا فهمیدم تاجیکن.»

احمد ۳۶ ساله و تاجیک هم همین نظر را دارد و معمولاً نمی‌گوید افغانستانی است: «چون تاجیکم و شبیه شماها هستم و زبانم هم فارسی است، خیلی وقتا نمی‌گویم افغانی هستم... هم به مردم هم به پلیس که بعضی جاها الکی گیر می‌دهند... مردم هم این‌طوری راحت تر برخورد می‌کنن. میگن کجایی هستی میگم بچه شهرستانم... به دفعه پلیس تو اتوبوس بین‌راهی به افغانیا گیر می‌داد و جداشون می‌کرد که بفرسته اردوگاه، من نگفتم افغانی‌ام و خلاص شدم.»

رضا ۲۴ ساله هزاره است، اما به قول خودش از آن هزاره‌ها که کسی تشخیص نمی‌دهد ایرانی و خراسانی است یا افغانستانی:

«ما چون سید هستیم، قیافمون به اون هزاره‌هایی که راحت شناسایی می‌شن نمی‌خورد... چون چهره خیلی مهمه تو رفتارهای نژادی... ما خیلی خانواده مذهبی بودیم و هنوزم با مسجد محل ارتباط خوبی دارم. در مکان‌های مذهبی معمولاً در کل بهتر رفتار

می کنن باهامون و خب بیشتر اجازه میدن احساس کنیم ایرانی هستیم. ایرانی بودن رو دوست دارم.»

عدم وجود هویت ملی و وجود تعارضات قومی میان افغانستانی‌ها موجب شده، ارتباط با ایرانی‌ها را به افغانستانی‌های غیر هم‌قوم ترجیح دهند و ناخودآگاه راهبرد همانندی را برای تطبیق فرهنگی انتخاب کنند، وی ادامه می‌دهد:

«تو بچگی چون خیلی افغانیا مدرسه نمی‌رفتن، من اکثر دوستانم ایرانی بودند. اون دوران افغانیا خودشونم تمایلی به درس خوندن نداشتن. یا نهایتاً بعد از دوره دبستان ترک تحصیل می‌کردن و وارد بازار کار میشدن. اما بیشتر روابطمون با افغانیا به رابطه خانوادگی و فامیلی محدود می‌شد. با هم قوم‌های خودمون... حتی دوستیای بچگی هم با بچه‌های هزاره بود... این مرزبندی‌های قومی رو ما تو ایرانم معمولاً حفظ می‌کنیم. همیشه این قضیه بین افغانیا مطرح بوده که تو اول تاجیکی بعد هم وطن منی... اول پشتونی بعد هم- وطن منی... البته به واسطه زندگی تو ایران الان باز نسبتاً این مرزها کمرنگ‌تر شده و می‌بینیم قومیت‌های مختلف افغان رو که با هم دوست صمیمی شدن...»

جدایی^۱: هنگامی رخ می‌دهد که «افراد برای فرهنگ مادریشان ارزش قائل شده و در حفظ آن می‌کوشند، اما در همین زمان از کنش متقابل با دیگر فرهنگ‌ها سرباز می‌زنند؛ یعنی جدایی برای مهاجر زمانی رخ می‌دهد که علاقه‌مندی به فرهنگ خودی وجود دارد و افراد به فرهنگ سنتی خودشان اهمیت می‌دهند، اما هیچ توجهی به فرهنگ جامعه میزبان ندارند. این راهبرد، حفظ فرهنگ اصلی مهاجر و فقدان رابطه با جامعه میزبان را نشان می‌دهد.» (Berry, 2005: 51)

اگر بیشتر تاجیک‌ها و برخی از هزاره‌ها از شباهت با ایرانیان و تسلط به زبان فارسی استفاده می‌کنند و راهبردهای یکپارچگی و همانندی را برای ادغام در جامعه ایران انتخاب می‌کنند، در عوض پشتون‌ها به دلیل زبان متفاوت و بعضاً ظاهر متفاوت - به واسطه خال‌هایی که بسیاری از کودکان بر صورتشان می‌کوبند و در افغانستان معروف است - راهبرد جدایی را انتخاب می‌کنند و صرفاً با فرهنگ خودشان و افغانستانی‌های پشتون معاشرت می‌کنند. عبدالله ۲۹ ساله که پشتو است و ۱۴ سالی است به ایران مهاجرت کرده

¹ Separation

و کارگر است، تحلیلش از رفتارهای ایرانیان با پشتوها ارجاع به تصویری دارد که ایرانیان از طالبان دارند و آن‌ها را هم قوم پشتوها می‌دانند:

«من فکر می‌کنم تا وقتی افغانستانی‌ها تو ایران کم بودن، رفتار ایرانی‌ها بهتر بود و خیلی دوستانه و معمولی برخورد می‌کردن. اما از وقتی تعداد افغانی‌ها زیاد شد و خبرهای وحشتناک از طالب‌ها به ایران رسید، مخصوصاً در محله‌های حاشیه‌ای و فقیر رفتار با افغان‌ها بد و بدتر شد. خیلی وقت‌ها ایرانیان میگن شما اومدید و شغل‌های ما رو دزدیدید... در حالیکه ما اصلاً لیست شغل داریم و خیلی محدود فقط می‌تونیم بدترین و سخت‌ترین کارها رو بکنیم... اونم از سر ناچاری. تو افغانستان کار نیست و واقعاً همیشه زندگی کرد. مخصوصاً تو ایران وقتی بفهمن پشتو هستی و هم قوم طالب‌ها که دیگه هیچی... به چشم وحشی نگاهمون می‌کنن در حالی که ما خودمون از دست اونا فرار کردیم.»

جدایی میان هویت قومی و ملی، گزاره‌ای است که همه افغانستانی‌ها به آن اشاره می‌کنند و همین پراکندگی و شبکه‌ای بودن باعث می‌شود بعضاً با جامعه میزبان هم ادغام نشده و در قوم خودشان محدود بمانند، جان آقا مرد پشتونی که دامدار است و به قول خودش زندگی با حیوانات را به رفت‌وآمد با خیلی از آدم‌ها ترجیح می‌دهد، می‌گوید:

«تو ایران قومیت آن‌چنان اهمیتی نداره و مرزی بین قومیت‌ها نیست... اما تو افغانستان و بین ما این مرز قومی خیلی پررنگه. ماها حاضر نیستیم با اقوام دیگه دوست بشیم یا ازدواج کنیم. دلیل اصلیشم برمی‌گرده به کینه‌هایی که از هم داریم این قدر که بلا سر هم آوردیم نمی‌تونیم فراموش کنیم.»

بر همین اساس، هر قومیتی معتقد است که ایرانیان از قومیت‌های دیگر استقبال بیشتری می‌کنند و نسبت به آن‌ها گشودگی دارند. هزاره‌ها چهره‌شان را عامل این جدایی دانسته و شباهت ظاهری تاجیک‌ها و پشتون‌ها را فرصتی برای جذب در «دیگ جوشان» هویت ایرانی می‌دانند. سکینه در این باره می‌گوید:

«من همیشه به همه میگم افغانی‌ام... البته چهره‌ام هم داد می‌زنه افغانی‌ام و کلاً همه ایرانیان افغان رو با چهره هزاره‌ها میشناسن. مگر اینکه جاهایی برم که به نظر ایرانیان نباید اونجا افغانی باشه و شک کنن به چهره‌ام و بپرسن چینی هستی؟! به همین خاطر خیلی بهمون جفا میشه. حالا براتون می‌گم چرا. می‌دونید که افغانیا تو ایران حق ندارن هر کاری رو انجام بدن و نمی‌تونن خودشون کسب‌وکاری داشته باشن و فقط می‌تونن

کارگری کنن. اما تو همین استان تهران چه تهران و چه دماوند اگر برید یک کار آماری کنید می بینید کلی اقوام پشتون و تاجیک هستن که کسب و کارهای خودشون رو دارن... چون از چهره شون کسی نمی فهمه افغانی هستن و لهجه و زبانشون یا مثل تاجیک فارسیه یا پشتون ها فارسی یاد گرفتن و با لهجه کمی شبیه خیلی از ایرانیان حرف می زنن... اما من یادمه برادرم می خواست خرید و فروش سنگ های ساختمون انجام بده و با سرمایه ای که داشت تجارت کنه، اما نتونست... چند تا مشتری پیدا کرد اما تا فهمیدن ایرانی نیستم از چند جا علیهش شکایت شد که این افغانیه و نباید کسب و کار شخصی راه بندازه و خلاصه با این اعتراض ها عملاً نشد کار کنه. اما الان یک تاجیک داره این کارو انجام میده و من از چند تا ایرانی شنیدم که اصلاً نفهمیدن که این افغانیه... باورشون نمی شد که چندساله دارن با یه افغانی معامله می کنن. این تفاوت حتی بین خود هزاره ها هم وجود دارد و اثیرگذاره... هزاره ای که چهره اش شبیه ایرانیاست، اعتماد به نفس بیشتری دارد و آدم موفق تری است... این تجربه ما شبیه تبعیضی است که به سیاه پوست ها روا داشته شده. ظاهری که ما را از بقیه متفاوت و انگشت نما کرده و برجسب افغانی به عنوان یک کارگر فقیر و آواره روی ما خورده.»

حاشیه نشینی¹: زمانی رخ می دهد که «فرد مهاجر هم در فرهنگ قومی خود (به دلایل اجباری) و هم در فرهنگ جامعه میزبان (به دلیل تبعیض) طرد می شود. بری مدل حاشیه نشینی را بیگانگی مضاعف می نامد، چون در این حالت عدم وفاداری به دو فرهنگ وجود دارد و معمولاً همین حالت، ظرفیت بیشتری برای ایجاد بحران هویت در فرد مهاجر دارد.» (Berry, 2005: 51)

سکینه تجربه بدی در این باره دارد که مربوط به چند سال پیش است اما هنوز دردش تازه است:

«یادمه با یه پسر ایرانی آشنا شده بودم که قرار بود با هم ازدواج کنیم، وقتی خواستیم بریم بیرون با هم گفت خجالت می کشم با تو بیرون بیام... مشکلی با تو ندارم از نگاه های مردم خجالت می کشم. گفت مشکلم اینجاست اما اگر جای دیگه بودیم این مشکلو نداشتم. یادمه این حرف خیلی تأثیر بدی روم گذاشت و حس بدی نسبت به

¹ Marginality

خودم پیدا کردم. فکر کردم چرا دارم تو جایی زندگی می‌کنم که کسی که منو دوست داره نمی‌تونه کنار من جلوی بقیه ظاهر بشه... مدت‌ها از دوستانم فاصله گرفتم و مخصوصاً اصلاً با ایرانی‌ها ارتباط نمی‌گرفتم.»

لیلا که از دوسالگی در ایران بوده، تاجیک است و الان ۳۲ ساله است، می‌گوید هر وقت که به مشکلی برای سیم کارت و خانه خریدن و... پیدا می‌کنند، به اینکه معلوم نیست مال کجاست بیشتر فکر می‌کند و نگران آینده بچه‌هایش می‌شود:

«یه سؤالی وجود داره و اون اینکه الان بعد از ۳-۴ دهه هنوز ماها خارجی هستیم؟ ماهایی که خلیامون تو ایران بدنیا اومدیم، افغانستانو ندیدیم و فارسی حرف می‌زدیم و عین ایرانیا زندگی می‌کنیم... یعنی هیچ‌وقت نمیشه ما ایرانی باشیم؟ بعد از ۳۰ سال زندگی تو ایران که فردی تحصیلاتی داره و آدم قابل قبولی از نظر اجتماعی هست و در آمدی داره، دیگه نباید تبعه بیگانه باشه. من دقیقاً مثل یک زن ایرانی زندگی می‌کنم و اصلاً هیچ تصور و تجربه‌ای از افغانستان ندارم... چطور میشه بهم بگن برگرد برو کشورت؟ من خیلی از این سؤال که می‌پرسن شما کی برمی‌گردید کشورتون ناراحت میشم، کشورمون؟؟... کشورم اینجاست... اگه اینجا کشور من نیست، پس کجاست؟ افغانستانو که ندیدم و الان وضعیتی نداره که بشه بهش برگشت... من مال کجام؟ کجایی هستم؟ این سؤالات بهمون حس بی‌وطنی میده... انگار وطن نداریم.»

لطیفه هم که مدت کوتاهی بعد از ازدواج با همسرش به افغانستان رفتند و آنجا زندگی کردند و به‌تازگی به ایران بازگشته، می‌گوید:

«این حس بی‌وطنی رو خیلی از افغانستانی‌هایی که تو ایران هم به دنیا اومدن تجربه می‌کنن... من مدتی هم رفتم افغانستان بعد از ازدواج و اونجا زندگی کردم و بعد دوباره اومدیم ایران از بیکاری... اما این تجربه رفت و آمد بهم این حسو داد که مال اونجا هم نیستم. خب ایران که بودم می‌دونستم مال اونجا نیستم اما احساس نزدیک فرهنگی داشتم و دوستای خوبی دورم بودن و کلاً تو ایران بهمون خوش می‌گذشت... وقتی قرار شد برگردیم افغانستان اولش خوشحال بودم که دیگه از بی‌هویتی راحت شدم و الان برمی‌گردم کشور خودم. اما وقتی برگشتم باوجود اینکه سال‌های خوبی هم بود و آرامش وجود داشت، دیدم اصلاً احساس نزدیکی نمی‌کنم... همه خاطره‌های بچگی‌م مال ایرانیه، لباسم ایرانیه، لهجه‌ام ایرانیه، غذاهایی که دوست دارم و بلدم درست کنم ایرانیه. همه چی

ایرانیه اما مدارکم افغانستانیه... تو افغانستان بهمون می گفت چقدر ایرانی شدید و این خیلی برای افغانها ناخوشایند بود و عملاً ما خیلی پذیرفته نمی شدیم... اینه که میگن بی وطنیم... نه اونجا ما را افغانی میدونن نه اینجا مارو ایرانی. از اینجا مونده از اونجا رونده...»

مریم که خود در ایران به دنیا آمده در این باره می گوید:

«بین مهاجر و مهاجرزاده فرقه... مهاجر به تصویری گوشه ذهنش از وطن داره و هرچند خوب یا بد این تصویر هست. اما ما چی؟ منی که ایران به دنیا اومدم و ایرانی محسوب نمیشم چه تصویری باید از وطن داشته باشم؟ همه تجربه های من تو همین کوچه خیابون هاست... با همین ایرانی و خاطرات تلخ و شیرین اینجا. اما این بی هویتی واقعاً سخته... آخرش آرزوی همه مون مهاجرت به یه جای سومه که توش یه شهروند عادی باشیم و حداقل خدمات اجتماعی بهمون تعلق بگیره. این من کی ام سوال ذهنی همیشگی من... این حس آوارگی همیشگی. به افغان بودنم نه افتخار می کنم و نه حس سرشکستگی دارم... قبلاها خیلی احساسات متضاد تجربه می کردم گاهی نفرت و گاهی افتخار... اما تو این سن دیگه حس خاصی به این هویت ندارم. شهر من دماونده اما کشورم ایران نیست... افغانستانم نیست و نمی دونم کجاست. من از فرهنگ زندگی در افغانستان هیچ چیزی نمی دونم اما مدارکم میگه افغانم.»

۵. نتیجه گیری

مذاکره بر سر هویت قومی در سازگاری بین فرهنگی

هویت قومی به مثابه ی یک سازه، نقش مؤثری در انتخاب انواع راهبردهای فرهنگ پذیری پس از مهاجرت دارد. براساس نظریه ارتباطی هویت، فهم ما از هویت های قومی مهاجران، می تواند توان پیش بینی پذیری رفتارهای مهاجران را از منظر سازگاری بین فرهنگی ارتقا دهد.

مطابق یافته های پژوهش، هر دو مقوله برجسب زنی قومی و برجستگی هویت قومی میان قومیت های هزاره، پشتون و تاجیک بالاست و بر همین اساس، شاهد تمایز جدی در ارتباطات میان آن ها حتی پس از مهاجرت و در کشور دوم «ایران» هستیم. اما همین مقوله های برجسب زنی قومی و برجستگی هویت قومی میان اقوام مختلف افغانستانی با

ایرانی‌ها کم‌رنگ می‌شود و گرایش شدیدی به الگوی همانند‌گردی با فرهنگ ایرانی چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ کیفی در میان مصاحبه‌شوندگان قابل ملاحظه است. در میان اقوام افغانستانی، هزاره‌ها با وجود آن که بعضاً به دلیل خصوصیات ظاهری در لایه ارتباطی هویتشان با تبعیض مواجه می‌شوند، اما تلاش می‌کنند با تکیه بر اشتراکات مذهبی (اهل تشیع بودن) و زبانی (فارسی) بر سر همانندی هویت خود با ایرانیان خصوصاً در لایه‌های شخصی و اجرایی مذاکره کنند.

همچنین با احتساب آن که بیشترین اقوام افغانستانی مهاجر به ایران فارسی‌زبان هستند (تاجیک‌ها و هزاره‌ها) اشتراکات زبانی و فرهنگی باعث شده تا فیلم و سریال و موسیقی ایرانی به سرعت مورد استقبال افغانستانی‌ها در ایران و حتی افغانستان قرار گرفته و این تمایل به همانند‌گردی در ساحات مختلفی مانند پوشش، غذا، ذائقه رسانه‌ای و مصرف از هر نوع آن قابل ملاحظه است. در شبکه‌های اجتماعی نیز افغانستانی‌های مصاحبه‌شونده از دنبال کنندگان و طرفداران اینفلوئنسرها و صفحات ایرانی هستند و ذوب در دیگ جوشان فرهنگ ایرانی برایشان امری مطلوب است. بنابراین می‌توان سازگاری بین فرهنگی دو قوم هزاره و تاجیک را حول دو راهبرد یکپارچگی و همانند‌گردی در ایران سنخ‌شناسی کرد.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد، افغانستانی‌ها چالش میان گروه خودی یا بیگانه بودن را با راهکارهایی مانند پنهان کردن هویت افغانستانی، فارسی صحبت کردن (برای پشتون‌ها)، پوشش شبیه ایرانیان و جلب اعتماد نسبت به خودشان مورد مذاکره قرار می‌دهند و تلاش می‌کنند برچسب‌های مشترک میان خود و ایرانیان را برجسته کنند. نکته‌ی قابل توجه آن که این احساس همانندی میان اقوام مختلف افغانستانی وجود ندارد و هر یک از اقوام تاجیک و هزاره وجوه اشتراک بیشتری را میان خود با ایرانیان نسبت به روابط درون قومی پیش‌بینی می‌کنند. در این میان اساساً پشتون‌ها اگرچه اکثریت را در افغانستان تشکیل می‌دهند، اما تنها اقلیتی از مهاجران افغانستانی در ایران را شامل می‌شوند و بنا بر مصاحبه‌ها، مقصد اصلی‌شان برای مهاجرت پاکستان است. زبان پشتو، اهل تسنن بودن و پیشینه قومی و فرهنگی پشتون‌ها کمتر شباهتی به ایرانیان دارد و همین موجب شده بیشتر راهبردهای جدایی را در ایران در پیش گیرند. عموماً مردان پشتون بدون خانواده برای کار به ایران می‌آیند و ایران مقصد نهایی و اصلی‌شان برای زندگی نیست.

از آنجا که مذاکره هویت، دارای ماهیتی دیالکتیکی و سیال است، افغانستانی‌ها در موقعیت‌های مختلف تلاش می‌کنند با وجوه مختلفی از هویت خویش به سازگاری بین فرهنگی دست یابند و از تأیید، پشتیبانی و پذیرش بیشتری از جانب ایرانیان برخوردار شوند. ورود به دانشگاه و کسب تحصیلات عالی، شراکت مالی با ایرانیان، معاشرت و داشتن دوستانی ایرانی، همگی از جمله راهبردهایی است که امکان بیشتری برای یکپارچگی و همانندگردی هویتی در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد. اما آن دسته از نسل دوم افغانستانی‌های مهاجر که اساساً در ایران به دنیا آمده‌اند و به دلایل مختلف موفق به کسب سرمایه اجتماعی لازم برای همانندگردی نشده‌اند، از میان راهبردهای فرهنگ پذیر، حاشیه‌نشینی را برمی‌گزینند. اساساً این انتظار در نسل دوم مهاجران وجود دارد که جامعه گشودگی بیشتری نسبت به آن‌ها داشته باشد و خود نیز به دلیل آن که عموماً در کشور دوم به دنیا آمده‌اند و تصویری از وطن مادری خود ندارند، مشتاق همانندگردی در میان راهبردهای فرهنگ پذیر هستند. اما زمانی که این انتظار با انسداد در لایه‌های مختلف فرهنگی، حقوقی، سیاسی و اجتماعی مواجه می‌شود، نوعی سرخوردگی و احساس بی‌وطنی در آنان به وجود می‌آورد و ناچار به انتخاب حاشیه‌نشینی می‌شوند. انتخابی که آن‌ها را با یک هویت نامعلوم، حاشیه‌ای و مبهم نسبت به کیستی خود رنج می‌دهد.

پیشنهادات جهت راهبردهای بهبود ارتباطات در سازگاری بین فرهنگی

اقوام مختلف افغانستانی، تفسیرهای مختلفی از فرهنگ جامعه ایرانی به مثابه‌ی جامعه‌ی میزبان دارند و از آنجا که برجسب‌های قومیتی، مقولاتی معنی‌دار برای افراد هستند، موانع ارتباطات مؤثر برای یک از اقوام افغانستانی می‌تواند شامل گزاره‌هایی، متفاوت از آنچه برای دیگری است، باشد. بر همین اساس، در صورتی که پیشنهاداتی برای رفع این موانع ارائه گردد، لازم است متکثر و ناظر به ویژگی‌های اقوام مختلف افغانستانی مهاجر به ایران صورت‌بندی شود. راهکارهایی که در ادامه اشاره خواهد شد، معطوف به نظریه استلاتینگ تومی در مقاله «عبور از مرزهای بین فرهنگی» است:

افراد برای مدیریت چالش‌های فرهنگ پذیر و سازگاری بین فرهنگی نیازمند کسب امنیت، شمولیت، پیش‌بینی پذیری، وابستگی و ثبات هویتی هستند. مذاکره شایسته میان فرهنگی نیازمند وجود دانش، آگاهی و مهارت‌های مذاکره برای طرفین (مهاجران و میزبان) است.

میزبان برای درک فرد مهاجر جهت برقراری ارتباط، باید حوزه‌های هویتی‌ای را که او برجسته می‌کند، درک کند.

مهاجران برای سازگاری بین فرهنگی، لازم است نظام‌های ارزشی مؤثر بر خودانگاره میزبان را تشخیص دهند.

گوش دادن آگاهانه^۱ و تصدیق هویت، دو راهکار جدی است که می‌تواند میانجی فهم متقابل جهت سازگاری با فرهنگ میزبان شود.

نتایج مذاکره شایسته بر سر هویت همدلی احساسی، توانمندسازی مهاجر، اعتماد متقابل و احساس رضایت از همزیستی میزبان و مهاجر در جامعه خواهد بود.

در بسیاری از کشورهای مهاجرپذیر، پیشنهادات مذکور در سازمانی تحت عنوان سازمان ادغام فرهنگی^۲ عملاً به کار گرفته می‌شود تا مهاجران را برای زندگی در جامعه جدید آماده کرده و فرایند سازگاری بین فرهنگی را تسریع ببخشد. در ایران نیز می‌توان با ایجاد چنین سازمان‌هایی به فرهنگ پذیری مهاجران کمک شایانی کرد تا جامعه میزبان نیز از مزایای این سازگاری بین فرهنگی بهره‌مند شود.

^۱ چینی‌ها از واژه «هینگ» برای اشاره به گوش‌داده آگاهانه استفاده می‌کنند این گوش‌دادن با حضور کامل گوش، چشم و تمرکز حواس است.

^۲ The Organization of Cultural Integration

منابع

- بشیر، حسن، مصطفوی نسب، مصطفی (۱۳۹۹)، مدیریت اضطراب/ عدم قطعیت در ارتباطات میان فرهنگی دانشجویان افغانستانی در دانشگاه‌های ایران: مطالعه‌ای کیفی، فصلنامه علمی مطالعات میان فرهنگی، سال پانزدهم، شماره ۴۲، بهار ۹۹، صص ۱۴۹-۱۷۰.
- بشیر، حسن، کشانی، محمدرضا (۱۳۹۸)، ارتباطات میان فرهنگی افغان‌های مقیم ایران با ایرانیان بر پایه نظریه هم فرهنگی، فصلنامه علمی مطالعات میان فرهنگی، سال چهاردهم، شماره ۴۱، صص ۳۰-۹.
- برومند زاده، محمدرضا، نویخت، رضا (۱۳۹۳)، مروری بر نظریات جدید مطرح شده در حوزه مهاجرت، فصلنامه جمعیت، جلد ۲۱، شماره ۹۰ و ۸۹، صص ۷۳-۹۰.
- ذکایی، محمد سعید، ویسی، سیمین (۱۳۹۹)، زیست مجازی در ایران، انتشارات آگاه.
- ذکایی، محمد سعید (۱۳۹۹)، هنر انجام پژوهش کیفی، از مسئله یابی تا نگارش، انتشارات آگاه، تهران.
- تقدسی، پوران‌دخت، محقق، نادر، کاووسی، اسماعیل (۱۳۹۷)، تأثیر متغیرهای زمینه‌ای بر سبک زندگی دیاسپورای ایرانی مقیم استان بریتیش کلمبیا کانادا، فصلنامه مطالعات میان فرهنگی، سال چهاردهم، تابستان ۹۸، شماره ۳۹، صص ۴۴-۹.
- حاتمی، محمدرضا (۱۴۰۰)، سیاست‌گذاری مطلوب مهاجرت و حضور مهاجرین افغان در جمهوری اسلامی ایران، نشریه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، بهار ۱۴۰۰، شماره ۳۸، صص ۱-۱۷.
- صادقی فسایی، سهیلا، نظری، حامد (۱۳۹۵)، بچه افغانی: شکل‌گیری تصور از خود و دیگری در تجربه زندگی روزمره نوجوانان افغان، فصلنامه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران، دوره ۵، شماره ۳، صص ۴۵۶-۴۳۷.
- غفاری نسب، اسفندیار، پویا، محمدشریف، قاسمی نژاد، محمدعلی، مساوات، ابراهیم (۱۳۹۷)، هویت قومی و هویت ملی در افغانستان، مورد مطالعه؛ دانشجویان تعلیم و تربیه کابل، دو فصلنامه علمی- پژوهشی جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام، دوره ۶، شماره ۲، صص ۵۹-۸۶.
- گادیکانست، ویلیام بی (۱۳۹۶)، نظریه‌پردازی درباره ارتباطات میان فرهنگی،

ترجمه‌ی حسن بشیر و همکاران، جلد اول و دوم، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، تهران

- گل محمدی، احمد (۱۳۸۳)، جهانی شدن، فرهنگ، هویت، نشر نی، تهران.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳)، جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، نشر نی، تهران.
- میرزایی، حسین (۱۳۹۶)، راهبردهای فرهنگ پذیری و بهداشت روانی مهاجرین افغانستانی در شهرک قائم قم (مطالعه‌ای انسان‌شناختی)، پژوهشنامه مددکاری اجتماعی، سال دوم، شماره ۷، بهار ۱۳۹۵، صص ۱۸۹-۲۴۵.
- میرزایی، حسین (۱۳۹۹)، زمینه‌های پیدایش و ادغام فرهنگی - اجتماعی مهاجران ایرانی در فرانسه، فصلنامه علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، سال ۲۷، شماره ۸۸، بهار ۹۹، صص ۷۰-۲۵.
- Alba. R (1990), "Ethnic identity: The transformation of White America" New Haven, CT: Yale University Press.
- Berry, J. W (200۸), "Acculturation and Adaptation of Immigrant Youth", Canadian Diversity, Vol. 6, No. 2, pp. 50-54.
- Berry, J. W (2005), "Acculturation Living Successfully in Two Cultures", International Journal of Intercultural Relations. Vol. 29, pp. 312-693.
- Boulding, K (1977), The images: knowledge in life and society, University of Michigan Press.
- Hettne, B (2010), "Development And Security: Origins and Future", Journal Of Security Dialogue, Vol. 41, No. 1, pp. 30-67.
- Sam, D. L., and Berry J. W (2006), "Cambridge Handbook of Acculturation Psychology", Cambridge University Press.
- Spicer, E (1968), Acculturation; International incyclopedia of the social sciences, New York, Macmillan, pp. 27-21.
- Ting- toomey, S (2005), Identity Negotiation Theory: Crossing culture Boundaries, Thousand Oaks, London, New Delhi, SAGE Publications

